

در آن روز در محراب سینه‌ها را بر سر او آوردند و در آن شب در محراب
 باشی از شب بیدار بود و اسبها را بر او آوردند و او را با دستهایش از زور چیدن بزبان
 آیدری فرستادند * در حوالی قران به جماعت سارینوی تملود و چار شده جنگی
 در ده بودند - و یک دست حسین بیگ قلم اغلی^۴ را در آن جنگ انداختند
 و پنج نفر از رومیان را گرفته با هفتاد سر آوردند - و از یک نفر از رومیان که
 مرد خوش معاشرت بود احوالات معلوم کردم * بالتمام احوالات را که ما شو حقه
 برآستی بدان کرد و گفت که حضرت خواندگار با وزراء اعظم جانشین کردند
 که بیغداد روند - و اوامه و ذوالقدر اغلی را با جماعت ایشان و جمعی از مردم
 بلوک متفرقه از میدان لیسکری خود جدا کردند دانستند - و فرمودند که بجانب
 نهریز روند - چون حال را بدین عنوان دیدم و اراده خاطر ایشان معلوم شد
 رجب ابدال^۵ و حمزه بیگ غزال اغلی^۶ را پیش محمد خان شرف الدین
 اغلی^۷ فرستادم - که آنوقت آنچه در آن محل باشد تمامی را در آب ریخته از
 آب بگذرد - و از راه جزیره با جماعت خود بیایند - امرا و قزلباش جمعیت
 نموده نزد من آمدند از عتاب خواندگار برویم و دستبرد بنمائیم * گفتم که
 مرا با حضرت خواندگار کاری نیست - کار من با اوامه است - تمامی این
 فتنه و آشوب نه رافع شد بسبب او شده و انتقام اینها را ازو می باید کنید
 که نقصان کلی ازو بخواندگار و ما رسید * فرافندید و مثلنا سلطان گفتند که
 اکنون خاطر ما از جانب رومیان جمع شد - قاضی خان را که بزبان شیعه

۱ قران محمود اوچی باشی not traceable.

۲ زبان گیری not traceable.

۳ قران not traceable.

۴ حسین بیگ قلم اغلی not traceable.

۵ رجب ابدال not traceable.

۶ حمزه بیگ غزال اغلی not traceable.

۷ محمد خان شرف الدین اغلی pp. 37 and 95, T. 'A. 'A.

را بخاطر رسانیده مکرر میخواندم * . * نظم *

ای همه هستی ز تو پیداشده خاک ضعیف از تو توانا شده
 زیر نشین علمت کاینات ما بتو قایم چو تو قایم بذات
 هستی تو صورت و پیدوند نی تو بکس و کس بتو مانند نی
 آنچه تغیر نپذیرد توئی آنکه نمر دست نمیرد توئی
 ما همه فانی و بقا بس تراست ملک تعالی و تقدس تراست
 قافله شد واپسی و ما بپسین ای کس ما بیکسی ما بپسین
 چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم
 اما حضرت خواند کار کم فرصتی نموده و درین قسم محلی که از سفر
 هرات و حرب اوزبک برگشته ایم با لکاه ما آمد که "ممنون ما کسان باید
 شد" * حضرت پروردگار بما مدد کند و این بیت بدیهه بخاطرم رسید *

* نظم *

حق در جهانده مددگار او لنگ قولیسنه یمان کونده غمخوار او لنگ^۱
 قضا را منزل بمنزل ما در پیش و ایشان یکمزل فاصله می آمدند قا
 حوالی قزوین رسیدیم * از مدد حضرت الهی جل شانہ و توفیق حضرات
 ائیمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین - چنانچه حافظ گفته * * بیت *

کار خود گر بخدا باز گذاری حافظ

ای بسا عیش که با بخت خدا داد کنی

در ابتدای تحویل عقرب در شب سه شنبه سیزدهم شهر صفر بر فی
 عظیم بارید بمرتبۀ که اردوی خواندکار در میان برف ماندند و بعد از یک هفته بصد
 هزار معصفت روانه بجانب در جزین^۲ شدند درین اثنا حاکم کوه کیلویه با

^۱ حق است در جهان مددگاری کنندہ بعلام خود در روز بد غم خواری کننده

^۲ Darguzin, capital of the Alam district, one of the five districts dependent on Hamadan.

درین مقدمات حیرانند - و من هر چند مردانه باشم در عمر خود از عهدۀ شکر
 شمه ازین مقدمات بیرون نمیتوانم آمد * * نظم *
 اگر هر موی من گردد زبانی * شود هر یک ترا تسبیح خوانی
 هنوز از بی زبانی خفته باشم * ز صد شکر یک ناگفته باشم
 بعد از آن مثلاً سلطان و قورچی باشی ما رافع^۱ مکاتیب را عتاب کردند و قصد
 قتل او داشتند * من منع ایشان کردم و در آنوقت هفت هزار کس همراه
 من بودند * زیاده از سه هزار کس که بکار آید نداشتند * چون از هرات ایلغار
 کرده بودیم همه مرکبان مانده و زبون شده بودند و از لشکریان ما جمعی
 بودند مثل حسینخان^۲ و قاضی خان^۳ ملک بیگ جوینی و اتباع ایشان که
 بدل دشمن و بزبان دوست بودند و دائم الاوقات منتظر فرصت بودند که
 شکستگی در کار ما واقع شود - و درین قسم معلی^۴ من بغایت مضطر شده
 بحضرت پروردگار پناهیتم و کاربرد خواه دین و دولت را بدو حواله کردم
 و مداومت بدعا و آیه کریمه حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ
الذَّصِيرُ کردم - و در آنوقت حکایت حضرت خلیل الرحمن علی نبینا
 و علیه السلام بغضاتم رسید که در معلی که آنحضرت را در منجیق
 گذاشتند که در آتش اندازند حضرت جبرئیل علیه السلام آمده گفت -
 یا خلیل الرحمن مدد میخواهی؟ آنحضرت فرمود که میخواهم اما نه از
 تو * در زمان دریای رحمت حضرت الهی عز اسمه بجوش آمده امر شد
 بآتش که یا نَارُ کُوفِی بَرِّدَا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ - و این ابیات شیخ نظامی

^۱ carrier. رفع ۱

^۲ Or نداشتم ؟

^۳ شاملو : There are two of this name in the T. 'A. 'A., one of حسین خان and one of ووملو.

^۴ Vide p. 50, T. 'A. 'A.

^۵ تم معلی . This does not appear to be تم though both are written in the MS. in exactly the same way.

میرفتم میر سید محمد پدش نماز مدینه مبارک حضرت رسالت پناه
 محمد صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که بمن میفرمایند که از
 مناهي بگذر که ترا فتوحات خواهد شد* در صبح باحمد بیگ وزیر
 و بعضی از امرا که حاضر بودند این خواب را بیان کردم* بعضی از ایشان
 گفتند که از بعضی منہیات بگذریم و از بعضی دیگر مثل شراب که ضروری
 سلطنت است نمیتوان گذاشت- و هر کس حرفی درین باب میفرمودند*
 آخر من گفتم که امشب بدین نیت میخوابم - بهر طریق که مینماید
 بدان عمل خوانم کرد - و حضرت رسالت پناهي صلی الله علیه و آله
 وسلم الرویا الصالحة یواها المؤمن الصالح و قال لم تقطع المبتشرات -
 باز همان شب در واقعه دیدم که در بیرون پنجره پائین پای حضرت
 امام الضامن امام رضا علیه الف الف التحية و الثفا دست سیادت پناه
 میرهای^۱ محتسب را گرفته از شراب و زنا و جمیع مناهي توبه کردم* صباح
 این خواب را نیز بجماعه بیان کردم* بقدرت و توفیق حضرت باری جل شانہ
 بہمان طریق کہ در خواب دیدہ بودم در همان موضع سید مذکور حاضر شدہ
 دستش را گرفته از جمیع مناهي توبه کردم - و در سن بیست سالگی
 کہ این سعادت نصیب شد این رباعی را انشا کردم* رباعی*
 یکچند پی زہر سودہ شدیم* یکچند بیاقوت قرآلودہ شدیم
 آلودگی بود بہر رنگ کہ بود* شستیم بآب توبہ آسودہ شدیم
 الحمد لله و المنہ از آن تاریخ کہ سعادت میسر شدہ از کل مملکت من
 فسق و فجور برطرف شدہ و روز بروز بتوفیق الله تعالی فتوحات گوناگون
 روی نمودہ بطریقى کہ هرگز در خاطر ما شمع ازان نمیرسید - و جمیع عقلا

میرهای^۱ not traceable: perhaps an error for میرھادی

نیز دعوی شجاعت میکنی - بیا جنگ کنیم - و اگر جنگ نمیکنی دیگر شجاعت مکن * در جواب کفایت او نوشتیم که بزرگتر از جمیع موجودات حضرت پروردگار جل جلاله و عظم شانہ است و در کلام شریف فرموده که در جهاد و غزا که با کفار نمائید خود را بتهلکه میفندازید - قوله تعالی *وَلَا تُلَاقُوا بِأَعْدَائِكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ* - جائی که در غزای کفار از تهلکه منع فرموده باشد من چگونه دو لشکر مسلمانان را که در عدد برابر ده کس یک کس نبوده بجنگ فتوی دهم و این مسلمانان را در تهلکه اندازم؟ پدر من در آن روز که با پدر شما جنگ کرد دورمیش خان و سایر امرا بلکه تمامی لشکر او مست بوده اند - شب تا صبح شراب خورده آهنگ بر جنگ نموده بودند - و اینمقدمه بغایت نامعقول و بد واقع شده بود * از آن تاریخ هرگاه حکایت جنگ چالدران^۱ بمیان می آید من درمیش خان را دعای بد میکنم که پدرم شاه اسمعیل را فریفته بود و جنگ کرد * دیگر آنکه حضرت الهی عز اسمه فرموده که یک مسلمان با دو کافر جنگ نکند* و ما خود بحسب تخمین یک کس در برابر ده کس زیاده چه کنیم - پس چگونه خلاف امر خدای تعالی جل شانہ باید کرد و خود را دانسته بر آتش باید زد - و دیوانه باید یا مستی که جنگ بیصرفه کند و خود را بهرزه و غرور در معرض تلف اندازد * والحمد لله و المنة که لشکر قلمرو من از شراب و فسق بلکه جمیع مناهي توبه کرده اند و در کل مملکت من شرابخانها و بهوزخانها و بیت الطف^۲ و سایر نامشروعات برطرف شده و من خود در وقتی که از هرات کوچ کرده بزبارت بمشهد مقدس ملائک آشیان حضرت امام رضا علیه السلام -

1 چالدران , the plain of Chaldirān, where a great battle was fought between the Ottoman Sultān Selīm I. and Shah Isma'īl of Persia. The battle ended in the rout of the Persians.

2 بیت اللطف یعنی لولئی خانه

از آنکه خلیل اقا ایشان را آورد حسین خان گفت که اسپان ما لاغر اند -
 در برابر رومی و لشکرش نمیتوانم رفت * من گفتم که مگر ما اراده کرده ایم
 که با رومیان جنگ رو برو کنیم که تو این حرف میگوئی و از لاغری اسپان
 اندیشه کنیم؟ - و قرار برین دادیم که اردو را بچند بخش کرده حوالی
 رومیان را بایر و خراب کنیم * من با سی نفر از تورچیان بر بالای تلی رفتم
 که به بینم که اردوی خواندگار از رفجان کوچ کرده یا نه * ساعتی که ملاحظه
 نمودم دیدم که خیمهای لشکری بالتمام فرود آمده و از سلطانیه خود را
 بطرفی میکشد * دانستم که رومی آمده بایشان نزدیک شد * از آنجا بزیر
 آمده باردوی خود رفتیم * قنبر اغلی را فرستادم که القاسب و بهرام میرزا
 و امرا را نزد من بیاورد که بعد از این از هم جدا نباشیم * قنبر اغلی انشب
 رفت و صباح ایشانرا آورد و گفتند که ذوالقدر اغلی با هزار کس گریخت
 و باردوی رومیان داخل شد * پیش ازین مقدمات در وقتیکه مثنا سلطان
 و لشکری در چرخه بند بودند و هنوز حضرت خواندگار باوجان^۱ نیامده بود
 ذوالقدر اغلی را بقراول فرستاده بودند * در حوالی چرخ بند بقراولان رومی
 که پانصد کس بوده اند دو چار میشوند * صدر الدین اراده جنگ میکند
 و تورچیان جمعیت میکنند * چون این حرامزاده از اول الحجه^۲ بوده ننگ داشته^۳
 بود که مردم رومی در عقب پشته بسیارند ما را دستگیر میکنند * سه کس
 از مردم صدر الدین بیگ باندرون کاروانسرا بیرون آمده جنگ میکنند *
 اسپا یکی از ایشان در مزار می افتد - او را رومیان گرفته پیش خواندگار
 می برند * خواندگار او را خلعتی داده کتابتی بمن نوشته فرستاده بود *
 مضمونش آنکه پدر تو شاه اسمعیل علیه الرحمة با پدر من جنگ کرده تو

^۱ Ujān in Azarbayjān, ten leagues from Tabriz. There is another Ujān in Fārs.

^۲ الحجه from ت. الحجج baso, dishonest.

^۳ Error for نگفته

در چرخه بند^۱ بودند منفق گردیده از عقب ابراهیم پاشا و اولمه^۲ بروند - شاید که اولمه را بدست بیاورند - و گفتم که من نیز بزودی از عقب شما می آیم * چون لشکری بالتمام در کاروان سرای نیک بیگ^۳ بهم میرسند و یکمزل بایلغار میروند - قضا را بجمعی از رومیان میرسند - بعضی را کشته بودند و چند نفر را زنده گرفته احوال از ایشان گرفته میگویند که ابراهیم پاشا مکر کرده بود * این است حضرت خواندگار خود داخل تبریز شد * روز سه شنبه از تبریز بیرون آمده متوجه ایذجانب میشود * ذوالقدر اغلی آن جماعت را برداشته نزد من آورد - و خبر آمدن حضرت خواندگار روز بروز گرم تر میشد * از قزوین کوچ کرده بجانب ابهر رفتیم * امرا و لشکری پیش لشکر خواندگار را گرفته مردم را بهر جانب کوچانیده و منازل را خراب نموده تارنجان آمدند * در ابهر خبر رسید که بتحقیق حضرت خواندگار داخل رنجان شد - و لشکری ما که در سلطانیه بودند و حرم را از راه ابهر بقم فرستادم و خود از ابهر کوچ کرده بمذزی که قرا اقا^۴ میگویند فرود آمدم * نزد امرا کس فرستادم که من بسلطانیه می آیم شما هم در آنجا باشید - و امیر بیگ^۵ و چراغ سلطان^۶ و ذوالقدر اغلی را بقراولی مقرر کردم - و خلیل آقای کنکرلو^۷ را فرستادم که حسین خان و مثنا سلطان و قاضی خان ذوالقدر حاکم شیواز هو کدام با دو سر کس از مردم کار دیده بیایند تا مشورت کنیم که چه میباید کرد * بعد

۱ چرخ بند , in another place called بند , name of a place.

۲ اولمه . In the T. 'A. 'A. the name تکلو frequently occurs in connection with ابراهیم بیگ

۳ نیک بیگ , name of a caravanserai near Kazvin : text.

۴ قرا اقا , name of a halting place between Abhar and Sultāniyya : text.

۵ خواجه امیر بیگ مشهور ; mentioned on p. 118 of T. 'A. 'A. با امیر بیگ مهرداد

۶ چراغ سلطان not traceable.

۷ خلیل آقای کنکرلو not traceable.

ابراهیم پاشا بجمعی رومیان میروستند * سپه کس را کشته و یک را زنده گرفته روانه میشوند * قضا را جمعی بایشان بر خورده یکی از ملازمانش سرها را با رومی زنده برداشته فرار مینماید - و قنبر اقلی با یک نفر ملازم خود دو کس را زخم دار کرده می بیند که از عهده بر نمیتوانند آمد * جنگی بگریز می نمایند * یکی از رومیان فیروزه باو میروساند - جقه گاردم در سر داشته با دستارش افتاده بود - برداشته و او سر برهنه از جنگ رومیان خلاص شده جقه و دستارش را نزد ابراهیم پاشا برده بودند * اولمه شناخته بود * چون بشهر قزوین آمده احوالات را بالتمام از رومی که زنده آورده بودند معلوم کردیم * بعد از آن شاه قلی خلیفه^۱ و محمد سلطان افشار^۲ را فرستادم که بروند و از الوسات^۳ و او یماقات هرکسکه اراده ملازمت داشته باشد نوکر گرفته همراه بیاورند * و سوکند بیگ^۴ را فرمودم که برود و خانه کوچ را که در قم بودند بقزوین بیاورد که چون خواند کار همراه نیست معدودی چند با ابراهیم پاشا همراه اند - از ایشان چه اندیشه باشد ؟ تا روزی در قزوین بکمامی که خود در ابجدای محله جعفرآباد ساخته ام رفتم و از حمام بیرون آمده در باغچه خانه زنیل خان نشستم * کدخدایان قزوین طعامی پخته آورده - بعد از خوردن طعام از نزد القاسب و بهرام میرزا که در رود خانه رنجان^۵ نشسته بودند کسی آمد که ابراهیم پاشا اراده رفتن دارد * در ساعت متفا سلطانرا با صد نفر دیگر فرستادم که بروند و با القاسب و بهرام میرزا و لشکری دیگر که

۱ مهرداد ذوالقدر mentioned on p. 48 of T. 'A. 'A. as ذوالقدر

۲ محمد سلطان افشار, not traceable.

۳ الوسات pl. of الوس *ulus*, T., tribe.

۴ سوکند بیگ; on p. 52, T. 'A. 'A., a سوکند بیگ is mentioned as being

قورچی باشی

۵ *Ranjān*: the correct name of this city is Zanjān, although throughout the text it is spelt as Ranjān.

و بعد از خبر اوامه بیست و هفت روز دیگر در هرات ماندیم * بعد از آن
 خلیفه محمد قورچی باشی^۱ را با بعضی از قورچیان و مئنا سلطان پیش
 فرستادیم و خود از عقب ایشان روانه شدیم * در اسفرائین^۲ تیمور کرد که در آن
 محل امیر آخور قورچی باشی بود باز گردانیده با جاسوس ما که آمده
 بود در حوالی تربت جام^۳ بما رسیدند و خبر آوردند که ابراهیم پاشا بتحقیق
 آمد و کتابت ابراهیم پاشا که به بیگم نوشته بود و بشخصی از ملازمان
 شمس الدین خان^۴ ولد شرف خان داده فرستاده بود رسید * مضمون کتابت
 آنکه از یواق و مرصع آلات که از حضرت شاه اسمعیل علیه الرحمة و الرضوان
 مانده چیزی چند بتحفه بفرستند که من آنها را بخدمت حضرت خواندگار
 فرستاده التماس صلح نمایم و نگذارم که خود متوجه این دیار شود و باز این
 ملک را بشما مسلم دارم - و ما نیز باز گردیم - و اولمه نیز درین باب عریضه
 به بیگم نوشته بود * القصة ما از تربت بده کوچ بکبود کنیدری^۵ آمدیم *
 مرکبان و شتران با تمامی لاغر و زبون شده بودند و بسیاری در راه مانده
 بودند * در آن وقت که من با سفرائین رسیدم و قنبر اعلی^۶ در مجلس حرفی
 زد که یکمرتبه دیگر کس بفرستید که خبر مشخص از جانب ابراهیم پاشا
 و اولمه بیاورد - بر طبیعت من گران آمده از روی قهر گفتم که از تو بهتر
 کسی از کجا بیاورم ؟ این کار از دست تو بر می آید * او از اسفرائین با ده
 نفر از ملازمان روانه آنصوب میشوند * چون بمراغه میرسند اردوی

^۱ خلیفه محمد قورچی باشی not traceable.

^۲ اسفرائین a city in Khurāsān.

^۳ تربت جام the shrine of Shihābu'd-Dīn Ahmad at Jām, near the Herat river. The place is now called Shaykh Jām.

^۴ شمس الدین خان not traceable.

^۵ بکبود کنیدری ; not traceable.

^۶ قنبر اعلی not traceable.

و غارت عرض و مال و سیوت^۱ و همه انواع فسق و فجور ازین مقدمه
بهمرسیده و خواهد رسید *

بعد از اندک زمانی غیبت حضرت پروردگار چنان کرد که خاطر
مبارک خواندگار ازو رنجیده بقتل رسانید و بجهنم پیوست و این ابیات
مناسب حال بود *

فریدون وزیری پسندیده داشت که روشن دل و دوربین دیده داشت
رضای حق اول نگه داشتی دگر پاس فرمان شه داشتی
نهد عامل سفله بر خلق رنج که تدبیر ملک است و توقیر گنج
اگر جانب حق ندارد نگاه گزیندش رساند هم از بادشاه

اما بعد از استماع این بهرام میرزا و قاضی خان را گفتم شما در هرات
میدانید یا نه؟ قاضی خان گفت مردم ما پریشانند و محنت و جفای
بسیار درین مدت کشیده اند چنانچه - اوقات بچرم گار گذرانیده اند^۲ -
ایشانرا قوت و قدرت آن نیست که دیگر حصار داری توانند کرد * و درینجا
بودن را اغریوار خان^۳ قبول کرد که سام میرزا بمن دهید - من هرات را
نگاه میدارم * مئنا سلطان و امیر بیگ روملو و قاضی خان حاکم شیراز
و سلمان سلطان در خلوت آمده گفتند صلاح نیست که سام میرزا را
با اغریوار خان داده در هرات بگذارید * من گفتم که ایشان چون محل
اعتماد نباشند همراه نیز نیایند * اگر چنانچه محل دغدغه باشد در هرات
بودن ایشان بهتر است و حکایت دازا را که در جنگ اسکندر بدست
ملازمان خود کشته شد گفتم *

^۱ سیوت, apparently an error.

^۲ اوقات بچرم گار گذرانیدن, an idiom.

^۳ دمري سلطان on p. 38, T. 'A' 'A., is mentioned as the son of شاه
شاه

تو یا اولاد تو مثل گنبد امام ثامن ضامن امام رضا علیه السلام بسازید - سیم سفارش فتوحی بیگ که پروانچی^۱ حضرت شاه بابا ام بود کرده فرمودند که اورا متوای آستانه مقدسه گردان که از ماست * علی الصبح بیدار گردیده خوشحال بعد از نماز صبح اورا و یاران را جمع نموده خواب را شرح کردم و گفتم که درین طرف آب ما را باوزنک جنگ خواهد شد * بعد از بیست و یکروز احمد بیگ وزیر آمد پریشان و آزرده خاطر * ازو پرسیدم که تو شراب نمیخوری که خمار باشی - چرا مکرری ؟ گفت کاشکی میمردم که این روز را نمی دیدم * اولمه نمک بحرام بتبریز آمده تمامی اهل و عیال قزلباش را اسیر کرده * پرسیدم که ابراهیم پاشا^۲ همراه اوست ؟ گفت نه * خواندکار را پرسیدم * گفت در استنبول است * گفتم که حضرت پروردگار جلّ شأنه جزای اولمه و ابراهیم پاشا را بدهد (که جهت ولی نعمت خود دعای بد حاصل میکنند) و خواهد داد *

این حکایت را تمثیل آوردم - که درمیان قوم بنی اسرائیل سی هزار کس قایم اللیل و صایم الدهر بودند * سه کس درمیان ایشان بودند که زنا و فسق میکردند و چون غضب الهی بر ایشان نازل شد تمامی سی هزار کس هلاک شدند * حضرت کلیم بدرگاه جلّ شأنه مذاجات کرد که الهی ! سه کس بودند درمیان این قوم گناهکار - مابقی چه گناه داشتند ؟ خطاب حضرت الهی در رسید که این قوم قادر بر دفع این سه کس بودند و نکردند تا اثر گناه ایشان بهمگی رسید * حالا ابراهیم پاشا جانب حضرت الهی جلّ شأنه نگاه نداشته - اولمه را رخصت داد که باعث این همه خون و نهب

^۱ پروانچی , Secretary of a Prince.

^۲ ابراهیم پاشا , the Grand Wazir of Sultan Sulaymān of Turkey ; p. 49, T. 'A 'A.

شهر ذیحجه الحزام در هرات تا چهل روز در چمن النک نشین^۱ توقف کردم که لشکر جمعیت نموده بر سر بلخ زویم *

اعتقاد بغداد ضعیف طهماسب الصفوری الموسوی الکسینی اینست که هر کسکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را در خواب ببیند آنچه ایشان فرمایند همان میشود - و درین شک نیست که در شب چهاردهم شهر ذیحجه مذکور که از هری^۲ سه منزل بیرون آمده بودیم تب کردم و چند روز مریض بودم * شب در واقع دیدم که حضرت امیر المومنین علیه السلام در خانه زنیل خان^۳ که در قزوین است و دران محل دولتخانه بود نشسته اند - و جوان محاسن سیاهی که تخمیفاً بیست و پنج ساله بوده باشد در عقب سر آنحضرت بر سر پای ایستاده بود * من پیش آنحضرت رفته زمین خدمت بوسیدم و بدو زانوی ادب نشستم و سوال کردم که یا حضرت قربانت شوم - بدانطرف میروم - آیا مرا با جماعت اوزبک جنگ میشود یا نه ؟ حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که ای طهماسب تا غایت کدام مهم تو بجنگ ساخته شده که دیگر باره شود ؟ مرتبه دیگر سوال کردم که قربانت شوم بفرمای که حال ما در انطرف آب چون خواهد شد ؟ جواب فرمودند که در انطرف آب هیچ نیست - هرچه هست در این طرف آبست * سه مرتبه تکرار این سخن کردم - همین جواب فرمودند * بعد ازان حضرت علی علیه السلام مرا بیشتر طلبیده میفرمود که سه چیز بتو میفرمایم - نظر کن که دران جهت نمائی - اول نهر علقمی از یادت نرود * دویم آنکه بعد از فتح سمرقند گنبد مرو

۱ در چمن النک نشین : *alang-nishin those in camp.*

۲ هری not traceable.

۳ زنیل خان : Governor of Istrābād, p. 38, T. 'A. 'A.

ندارد مسلمان نیست * آن ملعون نارنجی در دست داشته است گفت
 که الحمد لله من برابر این نارنج بغض آنحضرت را در دل دارم * در آن
 محل بهرام میرزا در هرات بود - کس او آمده عرضه داشت آورد که کار
 مردم هرات بجائی رسیده که گوشت سگ و گربه میخورند * بالضرورة
 متوجه خراسان شدیم * عبید ماعون از توجه ما واقف شده فرار نموده
 بجانب الکاء خود رفت *

دران سال قشلاق در هرات واقع شد و امرا و لشکریرا بهر محل فرستادم
 که قشلاق نمایند - و خبر آوردند که اولمه بر شرف بیگ و اچه سلطان^۱
 و امرائی که با او بودند آمد و میانه ایشان جنگ شده شرف بیگ
 در جنگ کشته شد *

ما نیز چون محل مقتضی آن نبود تغافل نموده مقید بدان نکردیم
 در هرات قشلاق کردیم و گفتیم آنچه خراسته پروردگار است آن خواهد شد -
 اولمه کاری بطراری و دزدی کرده باشد ما را از جای در نباید آمد -
 از جانب خواندگار این معامله نشده است و او بر سر الکاء ما نیامده *

دیگر در بهار این سال برادرم القاصب^۲ را با بعضی امرا همراہ
 نموده بجانب مرو فرستادم و مثنا سلطان و حسین خان و امیر بیگ
 روملورا با بعضی از قورچیان بغرجستان فرستادم و من بطواف حضرت
 امام الثامن و الضامن ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام رفته
 ایشان همگی فتح مرو و غرجستان کردند و بهرات آمدند و من نیز زیارت
 نموده بهرات معاودت نمودم * مدت یکماه در هرات نشستم و از یازدهم

^۱ not traceable. اچه سلطان

^۲ not traceable. القاصب

بغداد قشلاق نمائیم * اگر در فصل بهار خواندگار بر سر ما آید از آنجا از راه شهر روزه بقبریز آئیم و اگر خواندگار به تبریز رود ما از دیار دیگر بجانب سیواس رویم *

چون حرف ایشان تمام شد در جواب گفتم که یاران حضرت خواندگار بغوا بجانب فرنگ رفته - ما که بالکاء از رویم کار ما پیش نخواهد رفت - و اگر چنانچه او برادر و فرزند مرا کشته باشد چون بغزای کفار رفته بالکاء از زمیرویم و دین را بدنیا نمیفروشیم * بعضی گفتند اگر او بر سر ما آید حال ما چون میشود؟ مثلاً سلطان سیدی در دست داشت - بهوا انداخته گفت تا پائین آمدن هزار فرجست^۱ و مصلحت ایست که ما بالکاء خود رویم و قشلاق کذیم - بلکه بهار خواندگار نیاید *

از آنجا معاودت نموده از راه چقر سعد^۲ به تبریز آمدیم * بتوفیق الله تعالی درین اثنا خبر آمد که عبید خان اوزبک^۳ بر سوهوات آمده و هرات را حصار کرده - و او مردی در غایت ظالم بود - کافر و مسلمان در پیش او یکحال داشت - تا بیکبار رسید عالمی را پیش او می آوردند و بکشتن او فرمان میدهد * جمعی شفاعت میکنند که این شخص سید است و بیگناه - او در جواب میگوید بواسطه همین که سید است و عالم من اوزا میکشم - لعنه الله علیه * و دیگر در مجلس او میگفته اند که هر کس یک چوبغض حضرت امیر المومنین علیه الصلوٰة و السلام

* a common colloquial idiom from the proverb: «ستون بستون هزار فرج است» This was said by a beggar who found a purse of gold at the second pillar in a mosque.

^۲ not traceable.

^۳ son of Muhammad Sulṭān, a descendant of Changiz Khān. He several times attempted the conquest of Khurāsān: p. 37, T. A. A.

خدا مئنا سلطان گفت لازم نیست ما را با رومیان جنگ کردن - تا حوالی
 ارچیش^۱ میرویم ایشانکه خبر آمدن ما را شنیدند خود گریخته خواهند
 رفت * بهمین حرف کوچ کرده روانه انصوب شدیم * چون بحوالی قرانقو^۲
 دره خوی^۳ رسیدیم ولویادکار روچی^۴ از قلعه بتلیس^۵ آمده خبر آورد
 که فیل پاشا^۶ قوبرهای^۷ اسپ را انداخته و گریخت * امرا و یوزباشیان
 و قورچبان و عقال را طلب نموده مصلحت دیدیم که اکفون ما را چه باید
 کرد * جماعت جانقی کرده گفتند که خواندکار بفرنگ رفته ما بالکا
 او میرویم * فیل پاشا فرار نموده در دیار بکراست - ما بسیواس برویم -
 اگر مردم آن محال بواسطه نهب و غارت بر سر ما جمع میشوند آنمحال را
 غارت کرده در مرغش توقف نمائیم و مردم را بر سر خود جمع کنیم *
 خواندکار که باستقبال آید تمامی آنجا را سوخته چول^۸ کنیم و هرکه همراه
 ما آید کوچانیده همراه بیاریم و هرکه نیاید قتل و غارت کنیم و در دیاربکر
 چندان باشیم که خواندکار بالکاء خورم^۹ و عماسیه^{۱۰} بیاید * ما دیاربکر را نیز
 سوخته و غارت کرده ببغداد رویم و از آب موصل^{۱۱} گذشته زمستان در حوالی

^۱ ارچیش ; a place on Lake of Vān.

^۲ قرانقو not traceable.

^۳ خوی, *Khoy*, a town to the N.-E. of Salmū; Lu Strange's "Lands of the Eastern Caliphate," p. 166.

^۴ ولو یادکار روچی not traceable.

^۵ بتلیس, a town near the S.-W. corner of Lake of Vān. In the text the word is always تلیس

^۶ فیل پاشا p. 49, T. 'A. 'A.

^۷ Nose bags?

^۸ چول کردن to lay waste, make a desert of.

^۹ خورم not traceable.

^{۱۰} عماسیه, Amasia.

^{۱۱} آب موصل, Mosul stands on the western bank of the Tigris; but apparently the river Zāb is intended here.

ابراهیم پاشا تجاوز نمی‌کرد و اگر یک سخن او رد میشد البته دیگری درجه قبول می‌افتاد * ابراهیم پاشا بسخن اولمه فریب خورده تلبیس^۱ را باو داد و لشکر همراہ کرده بر سر شرف بیگ کرد^۲ فرستاده و شرف بیگ تاب مقاومت نیاورده پیش ما آمد * باوجود آنکه هابیل بیگ^۳ مهماندار که از نزد ما بایلیگیری رفته بود در خدمت خواندگار بود لشکر باولمه داده فرستادند * بعد از آنکه خواندگار سه منزل بجانب فرنگ رفته بودند هابیل بیگ را روانه کردند و نوشته بودند که شرف بیگ را گرفته بفرستد * امری گفتند که حضرت خواندگار را اگر لطفی با ما می‌بود اولمه را درانطرف الاء داده در برابر ما نمی‌فرستاد و از تربیت کردن نوکر ما و در برابر داشتن بوی دشمنی می‌آید * صلاح دیدند که ایلیچی دیگر فرستاده تحقیق نمایند که ایا حضرت خواندگار با ما بر لطف هست یا نه * حسین خان شاملو مندا سلطان و عبد الله خان^۴ و ابول الدی اقا^۵ و حاجی لر^۶ که اول وکیل و بردک سلطان بود^۷ و آخر دده اسمعیل میرزا شد او را^۸ فرستادم * نوشتم که ولمه از پیش ما گریخته نزد شما آمده - شما ولمه را بفرستید تا ما شرف بیگ را بفرستیم - چرا باید جهت اولمه و شرف بیگ میان بادشاهان اسلام نزاع شود؟ ایشان قبول نکردند و در جواب نوشتند که اولمه پناه بما آورده - او را نمیتوان داد - شما شرف بیگ را بدهید - من بعد اگر از پیش شما کسی آید ما نیز بفرستیم * ازین اخبار معلوم شد که خواندگار بر سر پرخاش است - آخر خود بر سر ما خواهد آمد یا لشکری بر سر ما خواهد فرستاد *

1 Vide p. 17, note 4.

۲ not traceable.

۳ not traceable.

۴ عبد الله خان شاملو styled عبد الله خان, on p. 57, T. 'A.'A.,

۵ not traceable.

۶ not traceable.

۷ not traceable. Can this be an error for سلطان

۸ Should this be آنها را?

مفاسد خود را "از یکدیگر دریغ نمیدارند" ^۱ و ایشانرا اموال و اسباب داده جمع کثیر بهم رسانیده بودند * و زرا این خبر را بعد از چند روز که مشخص میشود بمن عرض کردند * جمعی از غازیان شیر شکار را بقصد او فرستادند * این جماعت در راه حیفا میگذشتند که در شب بیخبر بر سر اردوی اولمه بریزند و تمامی اموال و اسباب او که بظلم و ستم بهم رسانیده صاحب شوند * آن حرام زاده خود ازین معنی آگاه میگردد و شب اردو را گذاشته بجانب وان ^۲ میگریزد و در شبی که غازیان بر سر اردویش میگریزند غیر آغور ^۳ و کنیز و خدمتگاران کس دیگر نبوده * چون پیمانۀ عمرش هنوز پرفشده بود بدر رفت * اموال و اسباب تمام بجای مانده او را متصرف شدند و جمعی بگرفتند او رفتند که او را بدست آورند - اما در اصل مردی مقتن و موزر بود - بغیر از حضرات ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) هرکس دیگر را بازی میداد * از وان نیز فرار نموده بروم رفت * میگفتند که با ابراهیم پاشا بغایت مصاحب شد چنانکه ابراهیم پاشا با او درد دل میگفته که از سلطان مصطفی بغایت ترسانم * اولمه در جواب گفته که دیار شرق خالی است و اکثر امرای قزلباش با من متفق اند - اگر پاشا بانجانب متوجه گردد متعهد میشوم که آن ملک را مستخر سازم و پاشا در ملک آذربایجان و عراق و فارس پادشاهی کند و هر سال جهت خواندگار پیشکش فرستد و حالا تلبیس ^۴ را بمن دهد که پیشتر بروم و با مردمی که با من متفقند سخن بگویم و شما از عقب بیایید * چون حضرت خواندگار از سخن

1 Error in text; apparently با should be ب and the و after نمیدارند should be deleted.

2 وان, Lake of Vān ?

3 آغور not traceable. Can it be an error for عجزوز ?

4 تلبیس apparently an error for تلبیس a place near Lake Vān.

از میر جعفر اوحنی^۱ قهری در دل داشتند التماس عزول او نمود * بواسطه
 خاطر او از وزارت عزلش کردم و جای او را باحمد بیگ نور کمال اصفهانی^۲
 دادم * چون رفع فتنه تکو شد بزرگ زادگان اویماتات^۳ را بمناصب عالیه
 فراخور حال سرفراز گردانیدم و بعضی را که رتبه امارت نداشتند بامارت
 رسانیدم و عالمی امن و امان شده بود *

درین وقت نومی ٹیل سفه ثمان و ثلاثین تسعمائیه اولمه تکلو^۴ که در
 زمان حضرت خاقانی پدرم یسارول بوده و بعد ازان ترقی نموده ایشک
 اقسای بوده من او را مرتبه امارت داده بودم و در پارس ٹیل که بسفر خیر
 اثر خراسان می رفتیم امیر الامرائی آذربایجان کردم^۵ و مقرر فرمودم که
 سی صد کس به یساق^۶ خراسان فرستد و او درانجا باشد * درینوقت که
 معامله عصیان و قتل جماعه تکلو نومی داده اولمه بدار السلطنه تبریز رفته
 اراده گرفتن داروغه میکند و اسپان خاصه ما که دران ولایت بودند متصرف
 شده و کنیزانی که بجهت طلا دوزی بزرگوزان تبریز سپرده بودیم ستانده
 بملازمان خود قسمت نموده خیمه مفقوش خاصه ما را که در فواشخانه
 تبریز بود صاحب گردیده * مردم مسمولی که دران حدود بودند هر یک را
 ببهانه گرفته اموال ایشانرا متصرف شده از تبریز بیرون میروند و با بعضی
 از مردم سارلو^۷ که بالحداد و زندقه معروفند و از غایت وقاحت و اباحت

معنای الممالک ولد میرز سستی : there are two جعفر نوحی^۱ of the *Ṭabūṭabū* Sayyids, and the other mentioned as the وزیر دیوان : T. 'A. 'A., p. 117.

• ۲ not traceable.
 ۳ *Oymāq* is the name of a Tartar tribe.
 ۴ not traceable.
 ۵ error for دادم : کردم ؟
 ۶ T., guard, escort.
 ۷ not traceable.

جای جوهره سلطانرا به پسر بزرگش شاه قباد^۱ داده بودم جای او را به برادر کوچک تر او علی بیگ^۲ دادم و هر دو را بسطانی موسوم گودانیدم * امرای استاجلو و ذوالقد و افشار چون مدتها تسلط طایفه تکلورا کشیده بودند تاب نیارزدند و بنیاد عربده در خفیه میکردند * پسران جوهره سلطان بی آنکه با من صلاح به بیفتند یک دوسه نفر از جماعه استاجلو و ذوالقد و افشار کشته بودند و بالکلیه طایفه تکلو مکمل و مسلح گردیده بدر دولتخانه جمع شده بودند * این معنی بسیار بسیار بر خواطر گران آمده حکم قتل جماعه تکلو کردم * امرای معتبر ایشان مثل پروانه بیگ قوزچی باشی^۳ و ابراهیم خلیفه مهر داد^۴ بقتل آمدند - و امیرزادهای تکلو را یک یک و دو دو بسته بدرگاه می آوردند و همان شربت که اندک روزی پیش ازین بغازیان شاملو در واقعه حسینخان چشانیده بودند می چشیدند * 'آفت تکلو' تاریخ این واقعه شد و بقیه السیف فرار کرده خود را بمحمد خان شرف الدین افلی^۵ حاکم بغداد رسانیدند و محمد خان بعضی را که ماده فتنه و فساد بود کشت - مثل شاه قباد سلطان پسر جوهره سلطان و قدرمس سلطان^۶ که خمیر مایه فتنه بودند کشته شدند و سرهای ایشانرا بنابر یکجهتی بدرگاه فرستاده * و حکم استمالت برای حسینخان شاملو بفارس فرستادم و او بدرگاه آمد با او بر سر لطف آمدم * امیر الامرائی را باو عهد الله خان استاجلو دادم * چون حسین خان

۱ شاه قباد not traceable.

۲ علی بیگ, Governor of Shiraz.

۳ پروانه بیگ not traceable.

۴ ابراهیم خلیفه مهر داد, p. 18, T. 'A. 'A.

۵ محمد خان شرف الدین افلی, vide p. 37, T. 'A. 'A.

۶ قدرمس سلطان not traceable.

خان^۱ هرات را گذاشته از راه سیستان بفارس رفته بودند * بهرام میرزا^۲ را بحکومت هرات تعیین نمودم و قاضی بیگ^۳ پسر حرکن حسن تکلو^۴ را لله شاهزاده کردم و ما از راه بیابان طبس و یزد باصفهان آمدیم و قشلاق درانجا کردیم * اما چون اوزبک از آمدن ما آگاه شده بودند سرور را گذاشته بماوراء الذهر گریخته بودند - اما درینوقت میانم مجتهد الزمانی شیخ علی عبد العالی^۵ و میر غیاث الدین منصور صدر مباحثات علمی صدور یافت * با آنکه مجتهد الزمانی غالب بود اذعان اجتهاد او نکردند و مدار بر عناد داشتند - طرف حق را مفسور داشته اجتهاد را بدو ثابت کردیم *

و در توشقان نایل سبع و ثلاثین و تسعمائة حسین خان و سام میرزا که خود پسر هرات را گذاشته بشیراز رفته بودند امرا شفاعت نموده در یدلاق کدمان^۶ اصفهان ایشانرا با قشون و حشر بدرگاه آوردند - سام میرزا تا بحکومت آمدن چند مرتبه پدشانی بر زمین سوده در غایت شومندگی بود و امیدوارش کردم و اورا همراه خود بدرون حرم بردم و قا بیگم را که بمنزل مادر او بود دیده - همشیرهها بدیدن سام میرزا مسرور گردیدند * اینمعنی بر حسینخان شاق آمده - وقت سحری حسینخان مکمل و مسلح گردیده با حشر و لشکرش بر سر دولتخانه آمدند و غوغا بلند کردند - قورچیان ذو القدر و قورچیان شاملو که در کشیک بودند جنگ مردانه کردند و بقیة السیف حسین خان از راه اصفهان بفارس گریختند - و بعد ازان چون

the brother of خان دورمیش خان the brother of حسین خان شاملو, perhaps حسین خان ۱
Hākim of Hirūt, p. 36, T. 'A. 'A.

۲ بهرام میرزا, one of the cousins of Shāh Tahmāsp.

۳ قاضی بیگ not traceable.

۴ حرکن حسن تکلو not traceable.

۵ شیخ علی عبد العالی p. 107, T. 'A. 'A.

۶ بیلقی کدمان اصفهان not traceable.



بر قزو الفخار بیگ دست یافته بشمشیرش گرفتند - و سرش را در روز پنجشنبه سیوم شهر شوال نزد من آوردند - و بغداد مفتوح شد * محمد سلطان شرف الدین اغلی را ^۱ محمد خان لقب کرده حاکم بغداد کردم - و نسق مهمات قلعه و لشکری و قورخانه و آذوقه قلعه را درست کردم و بهمگی خود را رسیدم و بامید دیگران نگذاشتم و بعراق عجم باز گشتم * و در حوالی فارسچین ابهر ^۲ میر قوام الدین حسین وفات یافت * چون بقزوین رسیدم جای او را بمیر غیاث الدین منصور شیرازی ^۳ دادم - و با امیر نعمت الله حلی ^۴ شریک شدند - و بعد از فوت میر نعمت الله صدارت برو قرار گرفت *

و در پارس نیل سده ست و ثلثین و تسعمائة بقیه امرای استاجلو که در گیلان بودند - چون بدر خان ^۵ و مثلث سلطان ^۶ و حمزه سلطان برادر چایان سلطان در قزوین بعز بساط بوسی رسیدند - برای هر یک الکا تعیین کردم - و گفتم که آن روزگار که پیش ازین دیده بودید رفت - الحال بدانید که بچه طریق سلوک خواهید نمود - چرا که بتحقیق دانستم که درات را خدا میدهد - و بجهد و جهد و قوت امرا سوای زیان بکس چیزی نمیرسد - پس درین صورت رضای الهی را منظور داشتن و در زفاه حال عجزه و مساکین و رعایا کوشیدن اولی است * بخاطر جمع بدفع اوزبکان که در مرور جمع شده بودند روانه آنصوب شدیم * چون قبل ازین سام میرزا ^۷ و حسین

محمد خان شرف الدین غلی p. 37, T. 'A. 'A.

^۲ فارسچین Fārisjīn, an important village in the district of Kazvin, on the road to Abhar a city to the west of Kazvin.

^۳ p. 107, T. 'A. 'A.

^۴ p. 52, T. 'A. 'A.

^۵ بدر خان not traceable.

^۶ مثلث سلطان apparently an error for مثلث سلطان; vide p. 35, T. 'A. 'A.

^۷ سام میرزا, the third brother of Shāh Tahmāsp; vide p. 45, T. 'A. 'A.

پیستادند - و مردی ۴ از لشکر ما گریخته بودند باز در آن روز بما ملحق گردیدند - و آن شب در آن صحراء بسو بودیم و نمیدانستیم که احوال عبید اوزبک بکجا رسید - و باز بخاطر می رسید که مبادا اینها ما را مکروال (?) کرده باشند * در آن شب آقا و مولای خود حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین و يعصوب الدين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب عليه السلام را در واقعه دیدم که بر روی من تبسم فرموده گفت فذهی نیکو الحمد لله ترا میسر شد - چون صبح شد دانستم که اوزبک شکست خورده و گریخته اند - تا به نیشاپور متعاقب^۱ هر که مانده بود کشته شد - و خراسان را از لوٹ وجود و خبث جنود اوزبک پاک کرده به نیشاپور آوردم^۲ - و بواسطه خبر بغداد توقف نکردم و بقزوین آمدم - و لشکریرا فرمودم که در قم قشلاق نمایند - و در قزوین بتیئه عراق عرب مشغول شدم - و درین زمستان آنچه لازمه بود مهیا کردند - و بعضی مناصب که موقوف مانده بود بجمعی که لایق بود دادم - چنانکه منصب صدارت را بامیر نعمت الله حقی^۳ که دعوی اجتهاد میکرد با میر قوام الدین حسین نقیب اصفهانی^۴ شریک کردم * بساعتی نیکو در روز اول ذی قعدة سنه خمس و ثلاثین و تسعمائنه از قزوین بجانب بغداد روانه کردیم - هوا بغایت گرم بود - و مدت محاصره بسیار طول یافت - و فتح حصار بغایت مشکل بود - بمرحمت الهی و شفقت حضرات ائمه معصومین (صلوات الله علیهم)^۵ شامل حال گردیده و قضا را علی بیگ پتکپاش اغلی^۶ نپیره صوفی جلیل موصول و برادرش احمد بیگ^۷

1 Mā understood before tā.

2 Error for āmadam?

3 امیر نعمت الله حقی ; p. 107, T. 'A. 'A.

4 امیر قوام الدین حسین نقیب اصفهانی p. 107, P. 'A. 'A.

5 شامل apparently فتح is understood before.

6 علی بیگ پتکپاش اغلی not traceable.

7 صوفی جلیل موصول not traceable.

بن علی بیگ، مشهور بخود سلطان، که در آنوقت حاکم کهتران^۱ بود - بر سر
 عمش ابراهیم خان موصلو^۲ که قشون امیر خانی بدو منصوب گشته بود -
 و بحکومت بغداد و عراق عرب رسیده در آن حین در نیلاق ماهی دشت^۳
 بوده ایلغار کرده عم خود را با اکثر بنی اعمام خود در بغداد بقتل رسانیده -
 خصوصاً مرجومک سلطان بن^۴ امیر خان را کشته و والی تمام عراق عرب
 گردیده * گفتم حالا وقت آن نیست هرچه خواست پروردگار است چنان
 خواهد شد - و الحق اینمعنی هم فتوحی بود - و حالا در حساب بغداد
 از ما شد - و بدیگر چیزها مفید نشدم و متوجه دفع اوزبک شدم * در پیرونده
 جام^۵ مضاف روی داد - اول مرتبه دنیله^۶ از جانب اوزبک بر قربانش آمده
 یعقوب سلطان قاچار^۷ و والامه سلطان^۸ نکلور دیگر امرای دست راست
 شکست خورده پشت بر گردیدند - و اوزبکان بکسب افتادند * توکل بذات
 پروردگار و توسل بمحبت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیه اجمعین
 کردم - و قدم چند پیشتر رفتم * قضا را قورچی از قورچیان ما بعید^۹ رسیده
 شمشیری بر او میزدند و آرزو در گذشته بدیگری مشغول میگردد - و قلیچ^{۱۰} بهادر
 و دیگر جانداران اوزبک عبید را زخم از میان بدر بردند و کوچکونجی خان
 و جانی خان بیگ چون ازین حال آگاه میشوند هویمت کرده تا بهرو نه

۱ کهتران ; in one MS. کتهران : not traceable.

۲ ابراهیم خان موصلو not traceable.

۳ ماهی دشت a tract of open country near Kirmānshāh.

۴ مرجومک سلطان not traceable.

۵ جام in one MS.

۶ دنیله ; copyist's error in both MSS.

۷ قاچار Wāh of Meshhed ; vide T. 'A. 'A., p. 40.

۸ والامه سلطان نکلور p. 40, T. 'A. 'A.

۹ عبید, apparently the chief of the Uzbaks.

۱۰ قلیچ بهادر mentioned as خان قلیچ on p. 35, T. 'A. 'A.

سپاهی و اکابر و اهلای هر کسکه بود حاضر گردیدند * اولاً اخی سلطان تکلو
 و دموی سلطان شاملو^۱ که در جنگ عبید اوزبک کشته شده بودند
 بی رضای من رفته بودند و میخواستند که رشید و صاحب داعیه باشند -
 ندانستند که کار بکوشش نیست *
 * بیت *

ای بکوشش فزاده از پی بخت

بخت و دولت بکار دانی نیست

هر کوا جاه و مال و هشمست هست

جز بتائید آسمانی نیست

جای اخی سلطان تکلو را و الکاء او که در قزوین به محمد بیگ شرف الدین
 اغلی تکلو دادم - و او را لقب محمد سلطان نهادم - و جای دموی سلطان را
 به محمد بیگ روملو که هم از ملازمان او بود دادم - و همچنین ایالت و حکومت
 هر بلاد و دیار بهر کسکه قابلیت آن داشت ارزانی داشتم * درین وقت
 رسول اقامی جلودار آمد - از احوال پرسیدم - گفتم که زنیل خان^۲ حاکم
 استرآباد و جکر کرد سلطان شاملو^۳ صاحب سپهزار و مصطفی سلطان
 تیول از ساوه^۴ در فیروزه کوه^۵ با راهش بهادر اوزبک^۶ جنگ کرده
 هر سه بقتل آمدند - و اوزبک قوت تمام گرفت - من کارسازها بهر که
 می بایست کردم * با لشکر آراسته در ابتدای سیچقان نیل اربع و ثلثین
 و تسمائة متوجه خراسان شدم * در طهران خبر بمن رسید که ذوالفقار بیگ^۷

^۱ شاملو p. 38, T. 'A. 'A.

^۲ زنیل خان vide T. 'A. 'A., p. 38.

^۳ جکر کرد سلطان شاملو not traceable.

^۴ مصطفی سلطان pp. 83 and 105, T. 'A. 'A.

^۵ ساوه, midway between Hamadān and Rayy.

^۶ فیروز کوه is a mountain between 'Irāq-i 'Ajam and Māzandarān.

^۷ ذوالفقار بیگ not traceable.

ذوالفقار علی بیگ In T. 'A. 'A., p. 72.

رسید که امرای استاجلو از رشت پاردبیل رفتند - و بادنجان سلطان^۱ روملو -
 حاکم آنجا بوده است - احمد آقای چاوشلو^۲ توأچی^۳ و کپک سلطان کشته شدند *
 و از آنجا متوجه خچور سعد^۴ که اردوی دیو سلطان در آنجا مسکن و مقام
 داشت شده دیو سلطان و جوهه سلطان این خبر شنیده در روز جمعه
 بیست و نهم رمضان در آرزیه چای نخچوان^۵ بایشان رسید * جنگی میکنند -
 و شکست بر استاجلو افتاده کپک سلطان کشته میشود و محمدی بیگ^۶
 ولد بهرام بیگ قراملو^۷ گرفتار شده بقتل میرسد * در تاریخ بیست و ششم
 شهر شوال این اخبار را چون شنیدم باز گردیدم - بقزوین آمدم - تا منبجیان
 آمده این اخبار مشخص شود - و درویش بیگ^۸ و حمزه بیگ حاجلوی^۹
 ترکمان ایشک اقای که از درگاه رو گردان شده بودند بایکدیگر مفازعه
 نموده هر دو کشته میشوند * الحق این مقدمات فتوحاتی بزرگ است
 که از جانب الله تعالی رو میدهد * در قزوین درین وقت بحقیقت پادشاه
 شدم - و بعضی از متمدنین که در هر محل بودند هریک را بنوعی از
 میان برداشتم - و در تاریخ روز پنجشنبه دوازدهم شهر ذیحجه بساعتی نیکو
 بدیوان خانه پدرم که در قزوین است آمدم - و جار فرمود که از امرا

۱. Governor of Ardabil; killed in his ninetieth year in the battle between the Rūmlū and the Istājilū; 'vide' T. 'A. 'A., p. 36.

۲. احمد آقای چاوشلو not traceable.

۳. توأچی, T., inspector, overseer.

۴. 'vide' T. 'A. 'A.

۵. azba, T., a subterraneous passage? Nakhchivān in Azarbayjān, to the north of the Aras river. "Along the underground passage of the river of Nakhchivān?" (vide Le Strange, *Lands of the Eastern Caliphate*, p. 167.

۶. محمدی بیگ p. 121, T. 'A. 'A.

۷. بهرام بیگ قراملو p. 57, T. 'A. 'A.

۸. درویش بیگ not traceable.

۹. حمزه بیگ حاجلوی not traceable.

شد که سامان داده بدرگاه فرستند * و تحصیل آن را بعلیخان بیگ تکلو^۱ پذیرفته برون سلطان رجوع کردم - و فرمودم که بنی اعمام او میر عبد الله وسید زین العابدین را نزد ما آورد - و آقا محمد روز افزون را دیگر دخلی در مهمات مازندران ندوده باشد * در شب جمعه پنجم شهر شوال سنه اثنین و ثلثین و تسعمائة میر شاهي مذکور را لقب خانی داده باخلاق فاخره بانفاق علیخان بیگ تکلو روانه آن جانب نمودم * بعد از چهارده ماه میر عبد الله وسید زین العابدین را با میر مراد^۲ شریک نمودم * چون اعمالش مرضی طبع نبود معزول شد * ترک خورده^۳ در شهر ربیع الثانی سنه ثمان و ثلثین و تسعمائة وفات یافت - مردی بغایت شارب الخمر و سفاک بود - اما برادرش سید زین العابدین مرد متقی و عالم است * قولیت امامزاده واجب التعظیم والتکریم امام زاده حسین بن سلطان علی بن موسی الرضا علیه السلام با نقیب الاشواقی با ارزانی داشتم - و الحال اراده آنست که چون مردی عالم و دین دار است بایلچی گوی نزد حضرت خواندگار^۴ باستفجول روانه نمایم * در تذکوزئیل سنه ثلث و ثلثین و تسعمائة خبر غوغای اوزبک و محاصره هرات در میان آمد * خود عازم خراسان شدم * در سارچ بلاغ^۵ خبر رسید که اخي سلطان تکلو^۶ و مری سلطان شاملو در بستان با عبید اوزبک^۷ جنگ کرده کشته شدند - و خبر دیگر از آذربایجان

* 1 علی خان بیگ تکلو not traceable.

* 2 میر مراد not traceable.

* 3 ترک خورده not traceable.

* 4 خواندگار; سلطان سلیمان خواندگار; Sultān of Rūm; vide T. 'A. 'A., p. 49.

* 5 سارچ بلاغ; a city in Azerbaijan.

* 6 اخي سلطان شاملو and مري سلطان شاملو mentioned on p. 38 T. 'A. 'A.

* 7 عبید خان اوزبک mentioned as عبید اوزبک on p. 36 of the T. 'A. 'A.

اعلی استاجلو حاکم کومان هم بدیشان مامعق میشود * و در بار دیگر در میدان
این طوائف و استاجلو در الکاه حرزویل^۱ جنگی عظیم میشود - و پیاده
بسیار که از گیلان بمدد آمده بودند کشته میشوند - و شکستی عظیم با استاجلو
و گیلانیان میرسد * در قزوین بودم که خبر فتح بمن رسید و سر بسیار از
آنجماعه آوردند چنانکه از سرهای ایشان مناری در قزوین ساختند -
و ایشان باز برشت میروند و احمد سلطان و غیره بوی و خار - و این قشلاق
اولین بود که در قزوین شد - و همچنین فتح روی داد * و درین سال میر
شاهی^۲ بن عبد الکریم ابن عبد الله از سادات مرعشیه قوامیده که اباعن جد
فرمانده مازندران بوده اند نبیره امیر قوام الدین^۳ المشهور به میر بزرگ المرعشی
که در تاریخ شهر محترم سنه احدی و ثلثین و سبعمائه وفات یافته و در آمل^۴
مازندران مدفون است - و ایشان از سادات صحیح النسب اند - بدین موجب
که میر قوام الدین و هو ابن سید صادق بن سید ابی صدوق عبد الله سید
ابو هاشم سید علی بن سید ابو محمد سید حسن بن سید علی مرعشی
بن سید عبد الله بن سید محمد الاکبر بن الحسن بن الحسین جعفر بن
امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام و او را چند پسر بوده
از آنجمله سید نصیر الدین والی آمل^۵ و سید فخر الدین سردار بعضی از
رستمدر^۶ و سید کمال حاکم ساری بوده - و بعد از ایشان در الکاه مذکوره فرمانفرما
بوده اند با هدایای بسیار خود را در قزوین بمارسانید - و از آقا محمد روز
افزون^۷ و بنی اعمام خود شکایت نمود - و مبلغ کل بقایای مازندران را متعهد

^۱ الکاه حرزویل, Harzawi not traceable.

^۲ میر شاهی بن عبد الکریم not traceable.

^۳ امیر قوام الدین not traceable.

^۴ آمل مازندران, Āmul capital of Māzandarān.

^۵ رستمدر, Rustamdār, name of a province in Māzandarān.

^۷ آقا محمد روز افزون not traceable.

تذکره طهماسب

و سیرایت کیل سلطه اذین و ثلثین و تسعمائة - کپک سلطان استاجلو که در
 فییت او الکوش را قطع کرده بودند بقصد متقابل جماعت روملو و تکلو در
 اوائل شهر رجب از طرف خلخال^۱ بسطانیه آمده بعضی امرای استاجلو
 مثل قلیچ خان^۲ بن خان محمد تقی بیگ تمشاو برادرزاده سارویز^۳ قورچی
 باشی سابق و نذر بیگ^۴ که قورچی باشی بود و کردی بیگ^۵ بدو پیوسته
 متوجه اردر شدند - و در چاشت روز شنبه چهارم ماه شعبان در مقام هشتاد
 جفت که ترکان سکسجک^۶ گویند شروع در جنگ میفمایند - و درین اثنا
 قراجه سلطان^۷ تکلو از همدان میرسد - رسیدن همدان رکنته شدن همدان میشود -
 و برون سلطان تکلو هم بقتل آمد - اما قورچیان و امرای روملو و تکلو زور
 می آورند - و امرای استاجلو گریخته بآبهر^۸ میروند و در آنجا نیز ایلغار کرده
 جماعت تکلو بدینسان میروند - بالضرورة بطارم^۹ رفته بمظفر سلطان گیلانی^{۱۰} حاکم
 رشت متوسل میشوند * درین وقت عبد الله خان استاجلو^{۱۱} ولد قرا خان که
 برادرزاده خان محمد بود قاضی جهان قزوینی را از قلعه اری خلاص کرده
 بما رسانید و اظهار مخالفت جماعت روملو و تکلو کرد * احمد سلطان^{۱۲} صوفی

۱ خلخال on the Caspian.
 ۲ قلیچ خان not traceable. A قلیچ خان is mentioned in the T. 'A. 'A.
 as being of the Istūjlū tribe.
 ۳ سارویز not traceable.
 ۴ نذر بیگ not traceable.
 ۵ کردی بیگ not traceable.
 ۶ هشتاد جفت not traceable.
 ۷ قراجه سلطان, Governor of Hamadān, vide T. 'A. 'A.
 ۸ آبهر, Abhar, west of Kazvin. *
 ۹ طارم Farm of Tārum, name of two towns, one in the Jibāl or Persian
 rāq, and the other in Fārs.
 ۱۰ مظفر سلطان گیلانی mentioned in the T. 'A. 'A.
 ۱۱ عبدالله خان استاجلو mentioned on p. 104 of the T. 'A. 'A.
 ۱۲ احمد سلطان صوفی p. 40 T. 'A. 'A.



تذکره طهماسب ۵

و تازین بیگ قاچار را ^۱ بقتل رسانیدند - و قاضی جهان را ^۲ گرفته بقاء لری فرستادند - و وزارت را بمیر جعفر اوچی ^۳ که بسلسله دیو سلطان مربوط بود دادند * چون کبک سلطان صعوبت را چنین دید متوجه ابقاء خودش - و جوجه سلطان را رکن السلطنت نوشتند - و درین سال امیر جمال الدین صدر ^۴ و میر محسن رضوی قمی ^۵ بخلد برین شتافتند * ادخلوها بسلام آمقین تاریخ وفات ایشان است * چون دورمیش خان شاملو که لله سام میرزا بود ، در هرات فوت شده و جای او را بحسین خان بن عیدی بیگ شاملو که برادرش بود داده بودم - جناب خواجه حبیب الله ساوچی ^۶ که وزیر دورمیش خان بود - فرصت یافته خواجه صاحب را با دو پسرش و دیگر معارف مثل میرزا قاسم میرکی ^۷ باموازی هفتاد نفر بقتل رسانیدند * این مقدمه بسعی طایفه شاملو و احمد سلطان افشار ^۸ شده بود - و احمد گورگانی ^۹ اصفهانی بجای او نشسته بود * برین مقدمات مذکور صدر میکرده تا ببینم درمیانه خواسته کودگار چیست - که درین وقت علی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز در تبریز متوفی شده قشون و آلكاء ^{۱۰} کشور و مردم او را بمراد سلطان برادرزاده او نامزد کردند - اما بر او قرار نگرفت * بحضرة سلطان چمسلو ^{۱۱} ذوالقدر مقرر شد *

1 not traceable. تازین بیگ قاچار

2 Called *Hasan-i Qazvini*; was one of the ministers of Shāh Tahmāsp.

3 میر جعفر اوچی. A میر جعفر اوچی is mentioned on p. 117 T. 'A. 'A.

4 امیر جمال الدین صدر, vide p. 107 of the T. 'A. 'A.

5 میر محسن رضوی قمی not traceable.

6 خواجه حبیب الله ساوچی; in the T. 'A. 'A. a *Khwāja Habību'llāh-i-*

Isfahānī is mentioned as being a calligraphist.

7 میرزا قاسم میرکی p. 40 T. 'A. 'A.

8 احمد سلطان افشار not traceable.

9 احمد گورگانی اصفهانی not traceable.

10 آلكاء, T, "province; territory."

11 حمزة سلطان چمسلو p. 106 T. 'A. 'A.

بدانصبوب کردیم * چون داخل تبریز شدیم نزول در باغ غلغلان تبریز افتاد *
 مرا را جمع نموده درین باب جانقی^۱ زدیم * دیو سلطان^۲ که در امیرالامرائی
 مقدم بر کپک سلطان بود دفع اوزبک را متعهد شد - بشرط آنکه امرای
 عراق و فارس در یدلاق لاریجان^۳ سرحد طبرستان^۴ بدو ملحق گرداند *
 درین باب احکام بادادم - که جوهه سلطان تکلو حاکم اصفهان و علی
 سلطان ذوالقدر والی شیراز و قارچه سلطان تکلو^۵ حاکم همدان و برون سلطان
 تکلو^۶ حاکم مشهد در یدلاق مزبور پیش او جمع شوند - و دفع اوزبک از
 خراسان نمایند * چون جماعت مذکور را جمعیت رو میدهد مقدمه اوزبک
 را موقوف کرده دفع استاجلو^۷ را پیش نهاد خاطر کرده بخراسان نرفته
 باز گردیدند * چون این خبر بما رسید کپک سلطان^۸ باعتقاد آنکه بملایمت
 رفع آن شود - از روی تعظیم استقبال ایشان کرده در ترکمان کنده^۹ بایشان
 میرسد - و باتفاق نزد ما که در خارج تبریز چرنداب^{۱۰} بودیم آمدند * بعد
 از آنکه پابوس کردند در همان روز بهانه دفع فتنه قرانچه بیگ استاجلو^{۱۱}

^۱ جانقی, T., consultation ; deliberation.

^۲ From Balkh; vide p. 35 of the *Tārīkh-i 'Ālam-ārā-yi 'Abbāsī*, Tihārān edition.

^۳ لاریجان, Lārijān, a fortress near Qumāvand and Fīrūzkūh.

^۴ طبرستان is another name for Māzandarān.

^۵ Mentioned on p. 35 of the *Tārīkh-i 'Ālam-ārā-yi 'Abbāsī*, Tihārān edition.

^۶ On the same page of the above work it is stated that Barūn Sulṭān was killed in the battle between the Umarā' of Istājilū and Taglū.

^۷ استاجلو, vide p. 104 T. 'A. 'A.

^۸ Known as Muṣṭafā Sulṭān; he was the *Sarkhayl-i Sipāh*; vide p. 35 of the T. 'A. 'A.

^۹ ترکمان کنده not traceable.

^{۱۰} چرنداب, name of a place in Tabriz.

^{۱۱} قرانچه بیگ استاجلو not traceable. *قرانچه سلطان استاجلو* is mentioned in the T. 'A. 'A., p. 35, as being killed by Dīv Sulṭān.



تذکراً طهماسب

بجای برادرش چایان سلطان سمت ایالت یافته بود در امیرالامرائی اولی با دیو سلطان شریک کردم - و قاضی جهان قزوینی را که از سادات سیفی است و بشرف علم و فضل و حسن خط و انشاء و آداب و رسوم عدیل نداشت بجای میرزا شاه حسین وزارت و صاحب دیوانی دادم - و منصب صدارت را بمیر جمال الدین استرآبادی و میر قوام الدین نقیب اصفهانی دادم - که چون منصب عالی است با یکدیگر برآه روند - چرا که منصب بزرگ است - و مبالغهای کلی میشود که می شاید بمستحقان برسد * و خود بهر ایام بمداخل و مخارج آن را میرسیدم که مبادا العیاذ بالله اگر اندک تقصیری واقع شود در این امر موجب عقاب و مستحق عذاب الیم شوند - و خواجه جلال الدین محمد بغا بر بعضی قبایح که از صدر شده بود مواخذ گشت و آخر سوختندش - و در محل سوختن این بیت میخواند :-

گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش

کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد

و مولانا ادهم خیارجی قزوینی هم بقتل رسید * و قشلاق در تبریز شد * و جوهره سلطان تکلو را آنگاه اصفهان داده بدانجا فرستادم - چون ششمنه ازین مقدمه گذشت دورمیش خان شاملو که لله اخوی سام میرزا بود در هرات وفات یافت - و حسین خان برادرش را که از عمه ام متولد شده بود قایم مقام او کردم * و در تخاقوی نیل احدی و ثلثین و تسعمائة به بیلاق سفند و اوجان رفتیم - و روزی چند بعیش و کامرانی میگزوانیدیم - که درین اثنا خبر آمدن اوزبک بخراسان رسید - بنا بر این داعیه توجه

1. اتقاء; by this the author means "rulership."

تذکره طهماسب

میدان لافتی که یکی از جمله احادیث نبوی صلی الله علیه و آله که در شان او وارد شده است اینست که **لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ** - امامی که زمان عالمیان از وصف شمه از صفاتش قاصر است - اگر بحر مرکب گردد و اشجار قلم و هفت آسمان ورق شود و جن و انس تا حشر نویسد از هزار یک وصفش نتوانند نوشت - و بر در مدینه علم رسول الله ابو الحسنین علی بن ابی طالب - و بر حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باد - اما بعد بخاطر شکسته بنده ضعیف حضرت باری تعالی جل شانّه و اُمت نحیف حضرت خدمی پناه صلی الله علیه و آله و غلام باخلاص حضرت سید الوصیین و اولاد او صلوات الله علیهم اجمعین طهماسب بن اسمعیل بن حیدری الصفوی الموسوی الحسینی خطور کرد - که از احوالات و سرگذشت خود تذکره بقلم آورم که از ابتدای جلوس الی یومنا هذا احوال بچه نوع گذشته تا از من بر سبیل یادگار در روزگار بماند - و دستور العمل اراده امجاد و احباب شود - تا هر وقتی که بنظر محبتان رسد بدعای خیره یان آوری نمایند * چون بی تکلف نوشته شده در خورده گیری در نیایند و از شایبه ریب و کذب و ریا مبرا دانند - و الله الموفق والمعین *

بتاریخ نهمصد و سی از هجرت در محل^۱ چاشت روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب موافق بیچی تیل ترکی جلوس بر سرور جهانبانی واقع شده در سن ۵۴ سالگی - و مولود در بیست و ششم شهر ذیحجه سنه ۵۷۰ در سن ۹۰ سالگی بوده موافق ایت تیل ترکی و 'ظل' تاریخ جلوس است - و دیو سلطان رومو الله ام بود - و مصطفی سلطان مشهور بکک سلطان که



B. 5

43

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاس بیقیاس حضرت پادشاهی را سزاست که دولت خسروان
 مظفر و منصور بتائید عنایت اوست - و رفعت منزلت پادشاهان روزگار
 بمرحمت و شفقت حمایت او - و این طبقه را از کل افراد انسان
 بعنایت خاص مخصوص و ممتاز نمود - و در میان امثال و اقربان بمزید
 شوکت و حشمت و ازدیاد جاه و دولت بلند پایه و سرافراز فرمود تا
 اسباب و مقدمات و قایم نظام مقاصد عالم که صلاح و سلامت همه در آنست
 ترتیب و تمهید نمایند *
 * شعر *

بی چشمه سار نیغ سلاطین کامگار
 سرسبزی ریاض شریعت طمع مدار
 بی سایه سیاست شاهان فتنه سوز
 کس در سوای امن نیساید دمی قرار

و درود و صلوات بی شمار نثار حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله باد
 که دیباجه کُتُبُ نَبِیًّا وَ اَدْمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطَّیْنِ را بنخاتمه و لکن رسول الله
 و خاتم النبیین مکمل گردانید - و حجبت بعثت لایم مکارم الاخلاق به بیفته
 لا نَبِیَّ بَعْدِی مَسْجُلٌ وَ مَطْرُزٌ کَرْدٌ - و برومی برحق و جانشین بلا فاصله
 مطلق آنحضرت ابذی حضرت امیر المومنین و امم المتقین و یعسوب
 الدین آمد الله الغالب و مظهر المعجائب و مظهر الغرائب و آن سرافراز
 بخطاب مستطاب انما ولیدم الله و رسوله و آن قاجدار سوره هل اتی و مہارز